پژوهشنامه خراسان بزرگ

شماره ۳۲ پاییز ۱۳۹۷

No 32 Fall 2018

۱-۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۷/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۲۵

کرامیان و تحولات سیاسی و اجتماعی نیشابور در قرون میانه

امیر آهنگران: استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان

سید علاءالدین شاهرخی: دانشیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان (shahrokhi.a@lu.ac.ir)

داریوش نظری: استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان (nazari.d@lu.ac.ir)

چکیده

کرامیه ازجمله فِرق کلامی منشعب از مذهب تسنن است که توسط ابوعبدالله محمد بن کرام سجستانی در زمان حکومت طاهریان در خراسان پایه‌گذاری شد و در نیشابور صاحب نفوذ فراوان گشت. کرامیه تنها یک فرقهٔ کلامی نبود، بلکه آموزه‌های آن نشان از مذهب و مکتبی فقهی داشت که سبک و سیاق ویژه‌ای از زندگی اجتماعی و مسائل مرتبط با آن را به پیروان خود ارائه می‌داد. همچنین پیش‌گامی آنان در ایجاد خانقاه به‌مثابه محلی برای آموزش علوم اسلامی و سیر و سلوک عرفانی در نیشابور و جهان اسلام نیز عامل مهم و اثرگذاری در تحولات اجتماعی بود. این پژوهش بر آن است تا با استفاده از منابع و تحقیقات کتابخانه‌ای و با اتکاء به روش توصیفی- تحلیلی به چگونگی ظهور و قدرت‌یابی کرامیان در شهر نیشابور بپردازد و چگونگی عقاید و اعتقادات و نقش آن‌ها در تحولات سیاسی، اجتماعی و امنیتی این شهر در زمان مورد بحث را واکاوی نماید. پرسش اصلی این پژوهش حول این محور شکل‌گرفته است که چه عواملی باعث شد تا اقدامات کرامیان مسبب تغییر و تبادلات گوناگون در لایه‌های اجتماعی، سیاسی و امنیتی شهر نیشابور در دوره تاریخی مورد بحث شود؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تظاهر به زهد و تقوی، نزدیکی تدریجی به برخی قدرت‌های زمانه، حُب مقام و ریاست، اجحاف و تعدی، جنگ‌های فرقه‌ای و به راه انداختن دستگاه تفتیش عقاید، ازجمله ابزاری بودند که کرامیان از آن‌ها برای نیل به اهدافشان در شهر نیشابور بهره بردند و بدین گونه اوضاع سیاسی، اجتماعی و امنیتی این شهر را تحت تأثیر قرار دادند.

واژگان کلیدی: کرامیه، ابن کرام، ابوبکر بن محمشاد، نیشابور، طاهریان، سامانیان، غزنویان

Abstract

Karamiyya is one of the theological divisions of the Sunni religion founded by Abu Abdullah Muhammad abn Karam Sajjastani during the rule of the Taherians in Khorasan which gained great influence in Neyshabur. Karamiyya was not just a theological sect, but its teachings depicted a religious and jurisprudential school that presented its followers with a particular style and politics of social life and related issues. Also being pioneer inthe creation of a sanctuary as a place for the teaching of Islamic sciences and mystical conduct in Neyshabur and the Islamic world was also an important factor in influencing social change. This research seeks to explore the emergence and empowerment of Naymabur in the city of Neyshabur using library resources and descriptive-analytical methods. It also seeks to explore their beliefs and roles in political, social and security developments in the city. The main question of this research revolves around the factors led to the actions of Karamians resulting in various changes in the social, political and security layers of Neyshabur during the historical period? The findings of the study show that the pretense of asceticism and piety, the gradual closeness to certain powers of the time, the supremacy of the presidency, the overthrow, the sectarian wars, and the inquisition were some of the tools that the Karamians used to achieve their goals aiming at the benefited the city of Neyshabur and thereby influencing the political, social and security situation of the city.

Keywords: Karamiyya, abn Karam, Abubakr abn Mohammshad, Neyshabur, Taherians, Samanites, Ghaznavids.

*نویسنده مسئول مکاتبات: امیر آهنگران (۰۹۱۲۰۲۱۹۰۹۲) (ahangaran.a@lu.ac.ir)

مقدمه

انشعابات فرقه‌ای و فرقه‌گرایی فصل مشترک تمام ادیان و مکاتب بزرگ در سیر تکوینی و تحول تدریجیشان می‌باشد. در دنیای اسلام و گسترهٔ جغرافیایی و تمدنی آن نیز بنا به علل و عوامل درونی و بیرونی همچون علم کلام؛ فرقه‌های متعددی ظهور و بروز یافتند و تحولات و تبادلات زیادی را در مناطق تحت نفوذشان باقی گذاشتند. تاریخ غالب و شاید ریشه شکل‌گیری تمامی فرقه‌های اسلامی، به بعد از واقعه رحلت نبی مکرم اسلام(ص) بازمی‌گردد. واقعیت مهم تاریخی که نتایج حاصل از آن چون؛ انحراف از رهنمون‌ها و تعالیم قرآن مجید و دین مبین اسلام، مطرح‌شدن نظریه خلافت، آشوب‌ها و بروز جنگ‌های داخلی و هم‌چنین فتوحات خارجی در دورهٔ خلفا، شکل‌گیری امپراتوری اسلامی و ورود اندیشه‌ها و اعتقادات دیگر اُمم غیرمسلمان به دنیای اسلام ازجمله عوامل مهم و مؤثر در ایجاد تفرق و تحزب در آینده و سرنوشت امت و جهان اسلام و همچنین شکل‌گیری انواعِ فرقه‌ها و نحله‌های گوناگون در قلمرو آن شدند. سرزمین و مردم ایران به‌عنوان بخشی از سرزمین‌های مفتوحه و ملت‌های وابسته به خلافت اسلامی نقش مهمی در رویدادها و وقایع سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جهان اسلام داشتند. ایرانیان پایه‌گذار فرقه‌ها و نحله‌های نوپایی در چهارچوب اصول و تعالیم متداول اسلام شدند که در کتاب‌های مورخان، جغرافی‌دانان و ملل‌ونحل نویسان به آن‌ها اشاره شده است. در این زمینه خراسان و شهرهای مهم آن همچون نیشابور ازجمله مناطق مهمی بود که علما و بزرگان ذی‌نفوذ آن که از حمایت‌های وسیع مردمی بهره‌مند بودند، همواره ساختارهای سیادت و موجودیت مذاهب مورد پسند و قبول خود را مستقل از قدرت‌های دنیوی زمان گسترش می‌دادند و نفوذ معنوی و قدرت تشکیلاتی آن‌ها این منطقه را به یکی از کانون‌های مؤثر در تغییر و تحولات مذهبی و فرهنگی زمان مورد بحث مبدل نموده بود. در این زمان فرقه و نحلهٔ کرامیه که جزء پیروان ابوحنیفه بودند، در کنار مذاهب شافعی و حنفی در نیشابور به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز شهری خراسان حاکمیت و تفوق زیادی داشتند. در دوره مورد بحث این فرقه گاه با مذهب شافعی شانه‌به‌شانه به حیات خود ادامه می‌داد، گاه با آن درگیر می‌شد و گاه نیز هم‌نوا و هم‌داستان با آن‌ها عمل می‌کرد (صابری، ۱۳۸۸: ۳۰۷/۱).

پیشینه پژوهش

در مورد فرقه کرامیه مطالب متعددی در آثار ملل‌ونحل نویسان متقدم و کتب فلسفی و کلامی که توسط محققین اروپایی و ایرانی معاصر تصنیف شده و همچنین دانشنامه‌ها و مقالات علمی ذکر شده است. از متقدمین می‌توان به شهرستانی و بغدادی اشاره نمود و از محققین اروپایی و ایرانی نیز می‌توان به مادلونگ، بوزورث و شفیعی‌کدکنی اشاره کرد که در آثار خود به نقش کرامیه و رهبران آن در تحولات نیشابور در قرون میانه با تکیه‌بر دوره غزنوی اشاراتی هرچند مختصر نموده‌اند. در ایران، شفیعی‌کدکنی از پیشروان تحقیق در مورد تاریخ، عقاید، آراء و ادبیات کرامیه می‌باشد که در این زمینه قدم‌های بسیار مهمی برداشته است. دربارهٔ نقش کرامیان در اوضاع سیاسی، اجتماعی و امنیتی نیشابور در قرون میانه که مقارن با ظهور و افول فرقه کرامیه است، تاکنون اثر مبسوط و منسجمی به‌صورت کتاب یا مقاله به زیور طبع آراسته نگردیده است. کم‌وبیش در مورد نقش کرامیان در تحولات خراسان، کتاب‌ها و مقالاتی تألیف شده که در ذیل آن به نقش نیشابور در برخی برهه‌های تاریخی قرون میانه پرداخته شده است که این مباحث بخشی از پژوهش حاضر را در برمی‌گیرند. چنانچه ریچارد بولیت در کتابی با عنوان اصلی *اشراف و نجبا در نیشابور* و عنوان فرعی *بررسی تاریخ اجتماعی اسلام در قرون‌وسطی* به اوضاع سیاسی-اجتماعی نیشابور در زمان غزنویان و سلجوقیان و روابط و درگیرهایی بین فرقه‌های شافعی، حنفی و کرامیه و مداخلات شاهان و وزراء آن‌ها در این منازعات پرداخته است. بوزورث نیز در مقاله‌ای تحت عنوان *ظهور کرامیه در خراسان* که در سال‌های دههٔ شصت ترجمه شده است، به نقش این فرقه در تحولات سیاسی، اجتماعی و مذهبی خراسان و ازجمله شهر نیشابور در زمان سلاطین نخست غزنوی پرداخته است. در مدخلی از دایره المعارف ایرانیکا با عنوان *کرامیه* به قلم آرون زایسف نیز به‌صورت جامع و مبسوط به فرقه کرامیه پرداخته شده است و در بخش‌هایی از آن به روابط کرامیان با حلقهٔ قدرت و دیگر فرقه‌ها و نقش آن‌ها در تحولات اجتماعی و فرهنگی خراسان و به‌ویژه نیشابور اشاره

شده است. *کرامیه و غزنویان؛ فراز و فرود کرامیه* مقاله‌ای است از حسن رمضانپور که در یکی از فصلنامه‌های علمی و تخصصی به چاپ رسیده است. در این مقاله نیز به روابط غزنویان و خاصه محمود غزنوی با کرامیه و همچنین برخی نتایج حاصل از ریاست کرامیه بر شهر نیشابور که در برخی مواقع تکرار سخنان بازورث می‌باشد، اشاره شده است. جدیدترین کاری که در حوزه کرامیه چاپ شده است، مقاله *کرامیان و اوضاع اجتماعی خراسان در دوره غزنویان* به قلم محسن رحمتی و سمیرا روشنی است که در آن به شیوه‌ای علمی به نقش کرامیه در رقابت با دیگر فرقه‌ها و نحله‌ها و همچنین نقش آن‌ها در قشربندی اجتماعی در خراسان و استفاده از خانقاه به‌عنوان مکانی برای اجتماع طبقات فرادست و فرودست شهر نیشابور اشاره شده است.

روش پژوهش

فرقه کرامیه باوجود داشتن عقاید کلامی، فقهی و گرایش‌های صوفیانه درخور توجه و همچنین نقش داشتن در تحولات سیاسی، اجتماعی و امنیتی نیشابور در قرون میانه، نسبت به فرقه‌ها و نحله‌های دیگری که در این شهر قدرت داشته‌اند تا حدود زیادی ناشناخته باقی مانده است. از این رو، یکی از اهداف پژوهش حاضر آن است که با استفاده از منابع و تحقیقات جدید و با تکیه‌بر روشی توصیفی-تحلیلی از زوایای پنهان این موضوع پرده بردارد و تا حد ممکن افق روشنی را برای محققان این عرصه، عرضه بدارد.

طاهریان و شکل‌گیری فرقه کرامیه در نیشابور

ابوعبدالله محمد ابن‌کرام بنیان‌گذار فرقه‌ی مذهبی و کلامی کرامیه و اصالتاً سیستانی بود. در مورد این‌که چرا نام این فرقه از لقبی که وی بدان مسما بوده، مستخرج شده است، توافق نظر واحدی وجود ندارد. باوجود این‌که در برخی از منابع از آن با عناوینی چون؛ کِرامیه، کَرامیه و کَرامّیه یاد شده است (سمعانی، ١٤٠٠: ٦٠/١١؛ مونتگمری، ١٣٧٠: ٢٠٢)، لازم به ذکر است که کَرامیه تلفظ رایج میان مشایخ کرامی و کِرامیه تلفظ کرامیه در گویش سجستانی و جمع کریم است. در اشعار ابوالفتح بُستی شاعر دربار محمود غزنوی نیز قرائت این کلمه به دو صورت فوق آمده است (رحمتی، ١٣٨٠: ٦٠). اما نظر غالب بران است که باید آن را به فتح کاف و تشدید راء بر وزن کَمّال تلفظ نمود. (بوزورث، ١٣٦٧: ١٣٦؛ و نک Zysow, 2011: 590-601) ابوعبدالله بدین‌جهت به ابن کَرام نامور شد که پدرش مردی رزبان -نگهبان تاکستان- بود و رزبان معادل با کَرام است (علوی، ١٣٤٢: ٤٦٨؛ مشکور، ١٣٦٨: ٣٦٣). ابن‌کرام در سیستان به خود بالید و سپس با رفتن به خراسان در نیشابور به تعلیم و تعلم پیروان و شاگردانش پرداخت (ابن‌جوزی، ١٤١٢: ٩٧؛ ابن‌کثیر، ١٤٠٨: ٢٦؛ بوزورث، ١٣٦٧: ١٢٨؛ زرین‌کوب، ١٣٧٦: ٤٨). وی در طی حدود چهارده سالی که در نیشابور سکنی داشت، بیش از هشت سال را در زندان سپری نمود (ابن‌جوزی، ١٤١٢: ٩٨/١٢؛ زرین‌کوب، ١٣٧٦: ٤٨). ابن‌کرام در نیشابور از محضر کسانی همچون احمد بن عبدالله جويباري و محمد بن تمیم فاريابي و دیگرانی که به‌دروغ و جعل احادیث شهره بودند، علم حدیث را آموزش دید (ابن‌جوزی، ١٤١٢: ٩٧/١٢؛ ابن‌کثیر، ١٤٠٨: ٢٦). تلمذ در خدمت این محدثان نتیجه‌ای جز التقاط مذاهب مختلف، انحراف و گمراهی، تباه کردن دین و سست و ضعیف نمودن احادیث توسط ابن کرام در آینده نزدیک در برنداشت (ابن‌جوزی، ١٤١٢ق: ٩٧/١٢). ابن‌کرام اندیشه‌ها و آراء مذهبی خود را در روستاهای اطراف نیشابور و نواحی غور و غرچستان ترویج داد (بغدادی، بی‌تا: ١٨٩؛ شهرستانی، بی‌تا: ٤٥/١؛ مادلونگ، ١٣٨١: ٧٩-٧٧) و همزمان با این اقدام، از دیگر مذاهب اهل تسنن و اهل تشیع نیز به یکسان خورده گرفت (بوزورث، ١٣٦٢: ١٨٧).

ظهور ابن‌کرام مقارن با دوران حکمرانی محمد بن عبدالله آخرین امیر طاهری در خراسان بود. وی قبل از اینکه در نیشابور سکنی گزیند، پنج سال در مکه و مدتی در سیستان رحل اقامت داشت. مدتی بعد از اقامت در نیشابور به دستور امیر طاهری در زندان محبوس گشت و بعد از مدتی نیز آزاد شد. ابن کرام پس از آزادی ابتدا به‌سوی شام رفت و سپس مجدداً به نیشابور مراجعت نمود و دوباره امیر طاهری وی را برای مدتی طولانی محبوس نمود (سمعانی، ١٤٠٠: ٦٢/١١-٦١؛ ابن‌کثیر، ١٤٠٨: ٢٦؛ ابن‌جوزی، ١٤١٢: ٩٨/١٢؛ بوزورث، ١٣٦٧: ١٢٨). علت زندانی شدن ابن‌کرام را چنین ذکر کرده‌اند: «منجمین پیشگویی کرده بودند که حکومت آل طاهر به دست مردی از سیستان برچیده خواهد

شد، به همین خاطر زمانی که ابوعبدالله به نیشابور آمد و در آنجا منزلت یافت، گمان نمودند که این همان شخص است، پس همو را بازداشت نموده و زندانی کردند» (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲: ۹۸/۱۲). این در حالی است که برخی نیز مجموع فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و مذهبی ابن کرام در نیشابور و مناطق هم‌جوار با آن را سبب کینه‌ی امیر طاهری و صدور حکم حبس هشت‌ساله‌ی او می‌دانند (بوزورث، ۱۳۶۷: ۱۲۸). برخی دیگر نیز معتقدند چون ابن کرام اساساً در تأسیس مذهب خود، بر رد و نقض اعتقادات معتزله در تنزیه نظر داشت و هم‌چنین تعلیم وی در تشبیه و تجسیم، موجب ناخرسندی عامه اهل سنت شد و فقها و متکلمین را برانگیخت و امیر طاهری را واداشت تا دستور بازداشت و حبس وی را صادر کند (مهدویان، ۱۳۸۷: ۱۵۸-۱۵۷). سرانجام ابن‌کرام پس از تحمل هشت سال حبس در سال ۲۵۱ق از زندان آزاد شد و عازم بیت‌المقدس گشت و پس از گذشت چهار سال اقامت در آنجا در سال ۲۵۵ق درگذشت و در باب اریحاء مجاور مقبره حضرت یحیی(ع) مدفون گشت (سمعانی، ۱٤۰۰: ٦۲/۱۱؛ ابن‌جوزی، ۱٤۱۲: ۹۸/۱۲؛ و نک: مشکور، ۱۳٦۸: ۲٦۳) .در پایان این مبحث لازم به ذکر است که علت انتخاب نیشابور به‌عنوان مرکز فعالیت فرقه کرامیه به‌وسیله ابن کرام را شاید بتوان در سبقهٔ تاریخی این شهر و حوالی اطراف آن در پذیرش آئین‌های جدید از زمان ظهور بهافرید و سنباد تا زمان طاهریان ذکر نمود، اما درباره این‌که چرا امیر طاهری ابن کرام را تنها محبوس ساخت و وی را مجازاتی سخت ننمود و یا نفی بلد نکرد، نمی‌توان به صورت قاطع نظر داد.

آراء و عقاید کرامیان

بانی فرقهٔ کرامیه در لباس زهد و ریاضت مردم را که بیشتر از طبقات دهقان، تهیدست و ندار جامعه بودند را از آتش دوزخ بیم می‌داد. همین زندگی سراسر زاهدانه‌ی ابن کرام بود که مردم را فریفته و شیفته‌ی رفتار و کردار وی نمود و حتی بعدها او را از مجازات مرگ که عقوبت نشر عقاید بدعت‌آمیز بود، نجات داد. در مقابل مخالفان فرقه و مسلک وی نیز مدعی بودند که او سخت به تجسیم و تشبیه معتقد است (بوزورث، ۱۳٦۷: ۱۲۹-۱۲۸). در واقع زُهد، وَرَع و تقوای کرامیان که برخی چون مقدسی به آن اشاره نموده‌اند (مقدسی، ۱۳٦۱: ۵٤۰/۲)، عامل مهم در جذب قلوب مردم و پذیرش فرقه و مرام کرامیه در نیشابور و دیگر مناطق محسوب می‌شد. چنان‌که پیروان ابن کرام وی را به گونه‌ی زاهدی پرهیزگار و واعظی محبوب و توانا می‌نگریستند. اعمال و اقدامات دیگر بزرگان فرقه کرامیه نیز نمایانگر نهضتی فعال و زاهدگونه بود که آنان با این شیوه رفتار و طرز سلوک بر آن بودند تا بر زندگی دیگران اثر بگذارند و آن‌ها را بر اساس منویات خود متغیر و منقلب کنند (مادلونگ، ۱۳۸۱: ۷۸-۷۷). چنان‌که ابن کرام در زمان تبعید در گرجستان با رفتار صوفی مسلکانه‌اش مردم شومین و افشین را سخت تحت تأثیر قرار داد (صابری، ۱۳۸۸: ۳۰۸/۱).

علاوه بر این جاذبه‌های زندگی زاهدانه و پارسا گونه‌ی موجود در شخصیت رهبران کرامیه، کرامیان چنین می‌پنداشتند که مردمان مسلمانان و معتقد به اصول اسلام باید از لحاظ مادی و معنوی باهم برابر باشند. لذا فقرا و افرادی که از لحاظ حقوق اجتماعی مورد تبعیض و اجحاف طبقات فرادست جامعه قرار گرفته بودند، از کرامیان حمایت می‌کردند و به آنان عنایت ویژه مبذول می‌داشتند (جلالی، ۱۳۸۳: ۱۲۷). کرامیان خرقه پشمین برتن می‌کردند و لنگی بر دوش می‌انداختند و کلاهی دراز روی آن بر سر می‌گذاشتند. دلق ازرق شعار آنان بود به این اعتبار که کبود رنگ عزاست و هم‌چنین مناسب فقیران دوره‌گرد است (متز، ۱۳۹۳: ۳۲۵). از جنبه‌های مهم زهد کرامی، انزجار از شیوه‌های خاصی از معاش اقتصادی و ریاضت‌کشی و کناره‌گیری از دنیا بود. کرامیان طرفدار اعتماد کامل به خداوند بودند و از ابن کرام به دلیل دینداری، پارسایی و تأکید بسیارش بر توکل به خدا پیروی و تبعیت می‌کردند. مجموع این دلایل سبب شده بود تا کرامیه در میان طبقات فرودست نیشابور، محبوبیت داشته باشد و مجمع و مقر اصلی آنان منطقهٔ فقیرنشین شهر باشد (جلالی، ۱۳۸۳: ۱۲٦). این حضور پر رنگ کرامیان در تغییر و تبدلات شهر نیشابور از یک‌سو سبب ایجاد شکاف در نهضت زاهدانه-عارفانه‌ی این شهر شد و از دیگر سو سبب قد برافراشتن و مخالفت جریان معروف به ملامتیه با آن‌ها شد (مادلونگ، ۱۳۸۱: ۷۸). ملامتیان ساکن مراکز شهری بودند و بر درونی‌سازی دینِ ظاهر و رفتار موجه و منفعت اقتصادی یعنی کسب تأکید داشتند، درحالی‌که

کرامیه بیشتر در نواحی روستایی ساکن و بسیار پر جوش‌وخروش بودند و برخی روش‌های اقتصادی را منع می کردند و در عوض تکیه‌بر اراده خدا یعنی توکل را موعظه می کردند (Ghafoori, 2009: 11).

مقدسی از کرامیه در کنار شیعه، خوارج و باطنی‌ها به‌عنوان چهار فقه کلامی جهان اسلام نام می‌برد (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۱/۱). که با خوارج اباضیه در بحث در مورد نبوت، اشتراکاتی داشتند (علوی، ۱۳۴۲: ٤٧٠) مقدسی هم‌چنین در مورد خصوصیات اخلاقی و رفتاری کرامیان می‌نویسد: «پرهیزگاری، تعصب، پستی و گدایی» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۸/۱). هم‌چنین وی در هر جا که از کرامیه و حضورشان در مناطق مختلف یاد می‌کند، عمدتاً از جاذبه‌های طریقت آن‌ها سخن به میان می‌آورد (همان: ٢/٤٧٤-٤٧٣). با تمام این تفاسیر، فرقه کرامیه نهضت تبلیغی جدیدی بود که به تبلیغ اسلام و گرایش به آن و نیز به کاربرد فن برهان و جدل در کلام و فلسفه، نسبت به گذشته کمک شایانی نمود و اسلام را در زمینه‌های گوناگونی رشد داد (فرای، ۱۳۵۸: ۱۵۵).

بغدادی در وصف آراء و عقاید فرقه کرامیه می‌نویسد: «گمراهی‌های اتباع وی – محمد بن کرام- متنوع و گوناگون است و به شمار نمی‌آید، بلکه بیش از هزار گمراهی و بدعت داشته‌اند» (بغدادی، بی‌تا: ۱۳۱). این آراء و عقاید عمدتاً متوجه مسائلی بود که به مسئله‌ی توحید، نبوت، امامت و غیره مربوط می‌شد. ابن‌کرام اتباع و یاران خود را به تجسیم خداوند دعوت می‌کرد و مدعی بود که خداوند دارای جسم است. چنانکه ناصرخسرو در این مورد می‌نویسد: «سخن متکلمان مذهب کرامی اندر توحید آن است که گویند خدا یکی است و هیچ‌چیزی بدو نماند و این اصل توحید است؛ ولیکن موحد آن است که چون به صفات خدای رسد، این اصل را تباه نکند و از این متکلمان گروهی‌اند که گویند خدا جسم است نه چون اجسام.[...] و زندگی او نه چون زندگی‌هاست و جسم او نه چون جسم‌هاست» (ناصرخسرو، ۱۳۶۳: ۴۵).

ابن‌کرام در کتاب عذاب القبر خود همچون نصرانیان، خداوند را دارای ذاتی یکتا و جوهری یگانه معرفی می‌کرد. کرامیه در مورد کلام الهی، نیز با این‌که میان مفهوم متکلم و قائل از یک‌سو و کلام و قول از سوی دیگر تفاوت قائل بودند، اما قول خداوند را امری حادث و کلام او را امری قدیم می‌پنداشتند (بغدادی، بی‌تا: ۱۹۰-۱۸۹؛ و نک: علوی، ۱۳۴۲: ۴۶۸). کرامیه، نبوت و رسالت را نیز دو صفت جدا از دیگر صفات انبیاء همچون وحی، معجزه و عصمت می‌دانستند که یا از صفات ذاتی یا از صفات اکتسابی هستند که خداوند به آنان عطاء نموده است. از این‌رو بر خداوند واجب است که هرکسی را که دارای این دو صفت باشد، برای راهنمایی و ارشاد مردم مأمور و مبعوث کند. احتمالا به‌خاطر همین طرز فکر است که شهرستانی ملل‌ونحل شناس شهیر آنان را این‌گونه معرفی کند: «ایشان را از آن‌رو در عداد صفاتیه شمردیم که اثبات صفاتیه می‌کنند، الا آن است که سخن ایشان در اثبات صفات به تجسیم منتهی می‌شود و تشبیه» (شهرستانی، بی‌تا: ۱۲۱/۱؛ و نک: علوی، ۱۳۴۲: ۴۶۸). آن‌ها هم‌چنین میان رسول و مرسل تفاوت قائل شده و رسول ازنظر آنان کسی است که دو صفت اخیرالذکر در او وجود دارد و مرسل یعنی کسی که مأمور به ادای رسالت گشته است (کلباسی اشتری، ۱۳۸۲: ۱۰۲). در مورد امامت و شرایط آن‌که ازنظر ابن‌کرام معادل با خلافت است، وجود دو امام یا دو خلیفه در یک‌زمان همچون اختلاف امام علی(ع) و معاویه بر سر امامت یا خلافت امری جایز است، هرچند یکی عادل و آن دیگر ظالم باشد (بغدادی، بی‌تا: ۱۹۶-۱۹۴؛ و نک: صابری، ۱۳۸۸: ۳۱۰/۱).

در مورد حقیقت ایمان نیز چنان‌که برخی نوشته‌اند؛ کرامیه می‌پنداشتند که ایمان اقرار و تصدیق با زبان است و معرفت قلبی یا هر چیز دیگری جز اقرار زبانی را شرط ایمان نمی‌دانستند (اشعری، ۱۳۶۲: ۷۲). همچنین هرچند ازنظر کرامیه اصل ایمان بر اقرار صرف بود و اگر تکرار می‌شد، دیگر ایمان نبود، ولی اقرار شخص مرتد بنا به دلایلی مجاز بود. چنانچه اگر شخصی به پیامبر کفر می‌ورزید، دو بار شهادتین را بر زبان جاری می‌ساخت، مؤمن به‌حساب می‌آمد (بغدادی، بی‌تا: ۱۹٦)، زیرا از نظر آنان کفر چیزی نبود مگر انکار نمودن زبانی خداوند (اشعری، ۱۳۶۲: ۷۲).

کرامیه در مورد انجام واجبات نیز آراء و عقاید منحصربه‌فردی داشتند. بغدادی از آن‌ها به‌عنوان حماقت‌ها و نادانی‌های کرامیه یاد می‌کند. فی‌المثل ازنظر آنان نماز مسافر بدون انجام، رکوع، سجده، قیام و قعود، تشهد و سلام تنها با دو

تکبیر صحیح بود. هم‌چنین ازنظر ابن‌کرام انجام برخی واجبات همچون؛ نماز، روزه و حج بدون قصد قربت و نیت کردن، صحیح است، زیرا که نیت مسلمانی بر نیت هر عمل واجبی تقدم دارد (بغدادی، بی‌تا: ١٩٦). شاید مجموعهٔ این مسائل سبب شده تا برخی سیاحان و جغرافی‌نویسان در زمانی‌که به ذکر استثنائات مذاهب و فرقه‌ها می‌پردازند، از چهار فتوای رهبران کرامیه چون: «تسامح در نیت هر نماز، برگزاری نماز بر پشت چهارپا، روزه‌دار ماندن پس از نادانسته خوردن، درست بودن نماز صبح هرچند آفتاب در میانه برآید.» به‌عنوان دلیل عدول مردم از عقاید و آراء آن‌ها یاد کند (مقدسی، ١٣٦١: ٥٨/١).

اوج‌گیری فرقه کرامیه در نیشابور مقارن با دوره سامانی و غزنوی

با اضمحلال سلسله‌ی طاهریان و مرگ ابن‌کرام، فرقه کرامیه به‌سرعت توسعه یافت و به قدرت قابل‌ملاحظه‌ای در عرصه-های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در مناطق خراسان و ماوراءالنهر دست‌یافت. عوامل متعدد و گوناگونی در این توسعه و پیشرفت نقش داشتند، مهم‌ترین آن‌ها سازمان‌دهی و ایجاد نهاد خانقاه و مدرسه بود (مادلونگ، ١٣٨١: ٨١-٨٠؛ Bulliet, 1972: 249). وجود خانقاه‌های کرامیه در برخی شهرهای آن زمان گزارش شده و تأسیس خانقاه را به این فرقه نسبت داده‌اند. کرامیان بیشترین تعداد خانقاه‌ها را در قلمرو خلافت عباسیان ساختند (متز، ١٣٩٣، ٣٢٥) چنان‌که به وجود خانقاه در شهرهای هرات، غرجشار، فرغانه، ختل، جوزجانان، مرورود و سمرقند اذعان شده است (مقدسی، ١٣٦١: ٤٧٤/٢). انتخاب شیوه زندگی دسته‌جمعی و عدم اجبار پیروان به کار و فعالیت برای امرارمعاش، از عوامل مهم برای ایجاد خانقاه توسط کرامیان بود تا بدین‌گونه بتوانند تمام‌وقت به عبادت و ریاضت بپردازند. درآمد و ثروت رهبران و فرقه کرامیه نیز از طریق صدقات، بخشش‌ها و نذورات مردم تأمین می‌شد. فرقه کرامیه علاوه بر این خانقاه‌ها، دارای سه مدرسه در نیشابور بودند که درواقع مرکز فرماندهی جنبش‌های آن‌ها محسوب می‌شد (مالامود، ١٣٧٨: ٥٩-٥٨). همچنین علاوه بر مدارسی که کرامیه با استفاده از درآمد و ثروت زیاد خود می‌ساختند، برخی مدارس را افراد می‌ساختند و آن را به فرقه‌های مورد احترام و قبولشان اهداء می‌کرند. چنان‌که در اوایل قرن پنجم در نیشابور چهار مدرسه بزرگ برای چهار طایفه کرامی، شیعی، حنفی و شافعی وجود داشت که توسط یکی از مشاهیر ناحیه بیهق بنام ابوالقاسم علی بن عمرو ساخته شده بود. در این میان مدرسهٔ کرامیان بنام ابوعسکر عبداللّه و ابوسهل پسران ابوذر مطوعی در کوی شادراه نیشابور قرار داشت (صفا، ١٣٧٨: ٢٦٧/١-٢٦٦).

ابن‌کرام هم بنیان‌گذار فرقه کرامیه و هم مبلغ و ناشر آن بود. سفرهای او سبب گسترش این فرقه در مناطق زیادی همچون؛ گرجستان، بیت‌المقدس (صابری، ١٣٨٨: ٣٠٨/١) و شهر فسطاط در مصر شد که محله‌ای ویژه کرّامیان داشت (مقدسی، ١٣٦١: ٢٨٩/١). خراسان و ماورالنهر مرکز اصلی فعالیت کرامیان بود و در شهرهایی چون هرات، غور و غرجستان جمعیت زیادی از پیروان این فرقه ساکن بودند و در نیشابور آن‌ها در کنار شیعیان در اکثریت بودند (مقدسی، ١٣٦١: ٢/٤٧٤-٤٧٣). باوجود گسترش و نفوذ کرامیان در شهرهای مذکور، نیشابور مهم‌ترین شهری بود که آنان در آنجا نفوذ گسترده‌ای داشتند و فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی‌شان از فراز و فرود زیادی برخوردار بود. نیشابور کانون فعالیت‌های مذهبی و صوفیانه خراسان بزرگ بود و فِرَق گوناگون در آن اعمال نقش و نفوذ می‌نمودند. کرامیان در این شهر در طی قرون چهارم تا اوایل قرن پنجم هجری از قدرت سیاسی و اجتماعی خاصی بهره‌مند بودند. آن‌ها حتی تا چند قرن، پس از مذهب حنفی و شافعی، سومین فرقه مذهبی عمده در خراسان بودند. برخی کرامیه را به سه فرقهٔ فرعیِ حقائقیه، طرائقیه و اسحاقیه (بغدادی، بی‌تا: ٣٨؛ و نک: حبیبی، ١٣٨٠: ٨٨٧) و برخی به شش فرقه‌ی عابدیه، نونیه، زرینیه، اسحقیه، واحدیه و هیصمیه (شهرستانی، بی‌تا: ١٢٢/١) و برخی به هفت فرقهٔ؛ الطرائقه، الاسحاقیه، الحماقیه، العابدیه، الیونانیه، السورمیه و الهیصمیه تقسیم کرده‌اند (رازی، ١٤١٣ق: ٦٥).

فرقه کرامیه در دورهٔ سامانی بیش از گذشته رشد و توسعه یافت. در اوایل این دوره حتی این فرقه دارای پیروان فراوانی بود و جایگاه و موقعیت خوبی در جامعه سامانی کسب نمود. حنفیان که در ماوراءالنهر از نفوذ و قدرت زیادی برخوردار بودند به کرامیان همچون رقیبی برای دست‌یابی به مطامع و منافع خود می‌نگریستند، از این‌رو امرای سامانی و

حکام منصوب آنان را برای محکوم و مترود نمودن کرامیه تحریض و ترغیب می‌نمودند و از هیچ کوششی در این زمینه فروگذار نبودند. چنان‌که در کتاب «سواد الاعظم» که به دستور امیر اسماعیل سامانی تألیف شده و عقیده‌نامۀ رسمی زمان سامانیان و علمای آن دوره می‌باشد، کرامیه در سلک و شمار هفتاد و دو فرقه‌ی اهل بدعت و ضلالت به‌حساب آمده که از همه بدتر و جاهل‌تر و بنیان‌گذار آن نیز در کفر با فرعون هم‌تراز دانسته شده است (حکیم-سمرقندی، ۱۳۴۸: ۱۸۷-۱۸۶). اما کرامیان به خاطر این‌که امرای آل‌سامان در امر مذهب تسامح و تساهل را روا می-داشتند و تعصب زیادی نسبت به دفع و مقابله‌ی با مذاهب غیررسمی از خود نشان نمی‌دادند، بدون این‌که با تعرض خاصی مواجه شوند به رشد و گسترش فرقه خود در نیشابور و شهرهای دیگر ادامه دادند.

درواقع کرامیان باوجود ناخشنودی حکومت مستقر، پایگاه اجتماعی استوار و درخور توجهی در نیشابور برای خود ایجاد کرده بودند و در این حال تعالیم خود را به دیگر نقاط جهان اسلام بسط می‌دادند (بوزورث، ۱۳۶۷، ۱۲۹). در زمان سامانیان، نیشابور مرکز اتاق فکر کرامیه بود و حتی چهره‌های معروفی از پیروان ابن‌کرام در این شهر ظهور نمودند. چنان‌که در نیمه دوم قرن چهارم، رهبری کرامیه در نیشابور به دست ابویعقوب اسحاق بن محمشاد افتاد. وی در وعظ و موعظه که در میان کرامیه بسیار ارزشمند بود و پیش‌شرط لازم برای دستیابی به رهبری در جامعه بود، مهارت تام و تمام داشت (Zysow, 2011: 590-601). همچنین ابویعقوب در تبلیغ شهرت فراوانی داشت و بیش از پنج هزار نفر از اهل کتاب و زرتشتیان را در نیشابور به مذهب خویش درآورده است. محبوبیت وی در میان حنفیان، شافعیان و دیوانیان نیشابور چنان بود که چون در سال ۳۸۳ق درگذشت، هرکس که در شهر نیشابور بود بر جنازه‌اش نماز خواند و در مراسم تشیع جنازه‌ی وی تمام میدان‌های شهر از مردم پر شد (سمعانی، ۱۴۰۰: ۱۱/۶۳-۶۲). همچنین در همین دوره و به سال ۳۷۰ق عبدالقاهر بغدادی ملل‌ونحل نویس معروف در حضور سردار سامانی ابوالحسن سیمجوری، با ابراهیم بن مهاجر از علمای کرامیه به مناظره پرداخت و به گفته‌ی خود بعضی از خطاهای فاحش او را مطرود اعلام داشت. با مرگ ابویعقوب، پسرش ابوبکر محمد بن اسحاق به رهبری فرقه کرامیه رسید و او نیز همچون پدرش ازلحاظ اعتقادی سلاطین سامانی را تحت تأثیر خود قرارداد (بوزورث، ۱۳۶۷: ۱۳۰-۱۳۱؛ و نک: بغدادی، بی‌تا: ۱۹۷). کشاکش‌های متعددی در اواخر دورۀ سامانیان در شهر نیشابور که مقدسی که از آن دیدن نموده، روی داده است. همو در مورد تقسیم‌بندی فضایی شهر نیشابور و این کشاکش‌ها که کرامیان نقش عمده‌ای در آن‌ها داشتند، می‌نویسد: «در میان دو بخش نیشابور کشاکش هست. نیمه باختر که بالاتر است و به منیشك منسوب می‌باشد، با نیمه دیگر که به حیره منسوب است در غیر مذهب نیز دشمنی وحشتناك دارند. در میان شیعه و کرامیان کار به جنگ هم کشیده بود» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/۴۹۲-۴۹۱). درواقع گسترش فرقه‌ی کرامیه سبب درگیری‌های خشونت‌آمیز میان بومیان در شماری از مراکز شهری شد. نیشابور از مراکز شهری بزرگی بود که شیعه ستیزی کرامیان و درگیری‌های بین آن‌ها و شیعیان مسببات شهرت و اعتباری برای کرامیه شد که سزاوار آن بود (Zysow, 2011: 590-601). چنان‌که رهبر کرامیان با سوءاستفاده از حمایت سلطان محمود دستور داد تا یکی از مساجد نوبنیان شیعیان در نیشابور را ویران کنند. اقدامی که سبب مقابله‌به‌مثل شیعیان و سادات نیشابور در برابر کرامیه و حامی آن‌ها سلطان محمود شد. (رحمتی و روشنی، ۱۳۹۵: ۱۹۳) مسلماً به دلیل وقوع این درگیری‌ها، تغییرات اجتماعی و ناامنی برهه‌ای زیادی در شهر نیشابور رخ می‌داده است. هم‌چنین نهضت کرامیان باوجود فعالیت‌های گسترده و پیام‌های ریاضت‌کشانه و اجتماع‌گریزانه که از دوره‌ی طاهریان بر آن اسرار داشتند، جز جذب عده‌ای از روستائیان و افراد تهیدست و ندار، بخت و اقبالی برای رشد و شکوفایی در مراکز تمدنی مهم همچون نیشابور به دست نیاورد. از این‌رو آنان می‌بایست تا زمان روی کار آمدن سلسله غزنویان، صبر و شکیبایی پیشه کنند تا با گسترش آموزه‌هایشان در این عصر هم‌سو با اضمحلال گفتمان جامعه سامانی، انتشار آثار مکتوبشان امکان‌پذیر شود و در نیشابور بر سریر قدرت بنشینند (ابوالبشری و همکاران: ۱۳۹۵، ۱۵).

در عصر غزنوی ابوبکر بن محمشاد رهبر معروف کرامیان بود و دوران زندگی و رهبری او عصر طلایی کرامیان به شمار می-آید. وی ابن‌کرام را نماد دین و پیامبری دوم پس از پیامبر اسلام(ص) می‌دانست (صابری، ۱۳۸۸: ۳۱۳/۱). ابوبکر نفوذ و وجهۀ خاصی نزد سلاطین غزنوی داشت و زهد، صوفی-نمایی و کرامات کرامیه و به‌ویژه شخص او سبب شد تا سبکتگین (تاریخ سیستان، ۱۳٦٦: ۳۳۹) در سلک پیروان کرامیه درآید. وی در این زمان به مقام شامخی در حکومت غزنویان دست یافت و دوران اوج‌گیری و یکه‌تازی کرامیان در شهر نیشابور آغاز شد. علو مقام ابوبکر در زمان سلطان محمود چنان بود که سلطان غزنه رأی و نظر وی را در اکثر مواقع ارجح می‌دانست و اجرا می‌کرد. همچون زمانی‌که تاهرتی سفیر فاطمیان مصر به دربار سلطان محمود رسید و «استاد ابوبکر محمشاد که شیخ اهل سنّت بود و فاضل و متدیّن و بزرگ، در این باب موافقت رأی سلطان نمود و هرکس که بدین فرقه غالی و اهل بدعت جافی انتما داشت و از منهاج دین قویم و جادّه مستقیم عدول جسته بود، همه را مثله گردانید و جاه او به سبب این احتساب و مبالغت در این باب زیادت شد و مطمح رجال و مطمع آمال گشت» (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۳۷۰؛ و نک: عُتبی، ۱۴۲۴ق: ۳۹۱). همو در مورد قدرت و نفوذ ابوبکر در شهر نیشابور نیز چنین می‌نویسد: «هیبت او در دل خاص و عام متمکّن گشت و او را در زیّ تصوف ریاستی متمکّن و حکمی تا علیّیّن ظاهر شد و اتباع او عامه مردم را زبون گرفتند و بر ایشان کیسه‌ها دوختند و ازیشان مال بسیار اندوختند و هرکس که در معرض توقع ایشان دفعی می‌داد یا منعی می‌کرد به الحاد و فساد اعتقاد منسوب می‌کردند» (همان: ۳۹۴-۳۹۳). این مقام و اعمال نفوذ ابوبکر در اوضاع نیشابور سبب شد تا در زمانی‌که سلطان محمود در مولتان حضور داشت و قراخانیان به خراسان حمله کردند، آن‌ها ابوبکر را با خود به اسارت ببردند؛ اما ابوبکر در فرصت مقتضی از چنگ قراخانیان گریخت و به نیشابور بازگشت و اعتبار و حرمت وی در نزد سلطان محمود بیش از پیش افزایش یافت (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۳۹۳- ۳۹۲؛ و نک: بارتولد، ۱۳٦٦: ٦۱۲/۱).

پس از این واقعه، ابوبکر بیشتر از گذشته به ایفای نقش در تحولات سیاسی، اجتماعی و مذهبی نیشابور پرداخت و سلطان غزنه نیز وی را به‌عنوان رئیس شهر نیشابور منصوب نمود. چراکه پیش از این کرامیه و رهبران آن با تبلیغات مذهبی و شیوه‌های تبلیغی خود موفق شده بودند که مرزهای طبقاتی سابق در خراسان را در هم بشکند و در میان طبقه فرادست رسوخ کنند. به‌طوری‌که در زمان سلطان محمود شماری از قضات، سفرا، کُتاب و دیوانیان در جرگه‌ی کرامیه درآمده بودند (رحمتی و روشنی، ۱۳۹۵: ۱۸۵). این اقدام سلطان محمود در حالی بود که انتصاب یک روحانی به مقامی چنین حساس کاری بس غیرمعمول بود؛ زیرا منصب رئیس یا زعیم در خراسانِ زمان سامانیان و غزنویان که دربارهایشان در خارج از آن برپا بود، مخصوصاً اهمیت داشت. رئیس با عنوان «خواجۀ بزرگ» واسطه‌ی بین سلطان و رعیت و بلندپایه‌ترین مقام محل تحت ریاستش بود. پیش از کرامیان، ریاست شهر نیشابور در دست خاندان میکالیان بود که سابقه‌ی ممتدی در خدمت به طاهریان، صفاریان، سامانیان و خلفای عباسی داشتند و در زمان غزنویان در اوج تقرب بودند (بوزورث، ۱۳٦۷: ۱۳۲-۱۳۱؛ و نک: Bulliet, 1972: 68). از یک‌طرف سلطان محمود باقدرت دادن به کرامیه در نیشابور در پی آن بود تا بر اشراف و نجبا این شهر مسلط گردد و از قدرت آن‌ها در این شهر بکاهد (Bulliet, 1972: 70-71). از طرف دیگر ابوبکر نیز از مقام رئیس برای تقویت موضع کرامیه با در پیش گرفتن سیاست سرکوب نمودن متهمان به رفض که شامل شیعیان، متعزلی‌ها، اشعری‌ها و همچنین نوعی تصوف بود که نماینده آن ابوسعید ابوالخیر بود، بهره برد (Zysow, 2011: 590-601). درواقع ریاست کرامیه بر شهر نیشابور هم بر تعداد پیروان آنان افزود و توازن قدرت در این شهر را برهم زد و هم قدرت سیاسی و اجتماعی کرامیان در نیشابور بیش از پیش افزایش داد. گزارش منابع آن زمان حاکی از آن است که تعداد پیروان ابوبکر کرامی دست کمی از تعداد پیروان و اتباع قاضی صاعد حنفی که مذهبش پرطرفدارترین مذهب خراسان بود، نداشته است (ابن‌منور، ۱۳٦٦: ۷۲). چنان‌که در سال ۴۰۰ق تعداد کرامیان شهر نیشابور بیست هزار نفر بود (حبیبی، ۱۳۸۰: ۸۸۷) و علاوه بر این محتسب این شهر نیز فردی کرامی مذهب بود (ابن‌منور، ۱۳٦٦: ۱۲٦). کرامیه در اوایل سده پنجم موفق شد با درهم شکستن نظام قشربندی

اجتماعی نیشابور، افراد طبقات فرودست و فرادست را در خانقاه‌های خود در کنار یکدیگر بنشاند (رحمتی و روشنی، ۱۳۹۵: ۱۸۶).

ابوبکر هم‌زمان با اعمال سیاست محمود غزنوی در مبارزه با قرامطه، روافض و معتزله، به بهانه یافتن آنان و برای جلب‌توجه سلطان غزنوی در نیشابور به اخاذی از مردم و ایراد اتهام به بسیاری از افراد پرداخت و بدین‌جهت اوضاع اجتماعی و امنیتی این شهر را بسیار تحت تأثیر قرار داد. وی در مواقع لزوم از کسانی که در معرض این اتهامات بودند، حق سکوت می‌گرفت. درواقع ابوبکر از این طریق برخی از بزرگان مذاهب رقیب و مخالف خود همچون حنفیان و شافعیان را به رفض و اعتزال متهم ساخت و هر چه بیشتر بر شهرت و مقام خود افزود (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۲۹۴-۲۹۳؛ بوزورث، ۱۳۶۷: ۱۳۴-۱۳۲). وی در امر تعقیب و ایذاء مرتدان و بددینان دست راست سلطان غزنه بود (بارتولد، ۱۳۶۶: ۱/ ۶۱۲) و با مساعدت مریدان و هوادارانش، به بهانه‌ی تعقیب و آزار ملحدان باطنی، حکومت وحشتی در نیشابور برپا کرد، به‌نحوی‌که «مردم می‌دیدند که آب دهانش زهر کشنده است و اتهامش به معنی نابودی است» (بوزورث، ۱۳۶۷: ۱۳۳-۱۳۲). اسماعیلیه، باطنیه و اهل تصوف نیشابور نیز از قهر و کید ابوبکر در امان نماندند. سخت‌گیرهای او متوجه جماعت صوفیان این شهر و صوفی معروف، ابوسعید ابوالخیر نیز شد. ابوبکر در انجام اقداماتش بر ضد باطنیان و صوفیان از حمایت مهم‌ترین علمای رسمی همچون، قاضی ابوالعلاء ساعد استوایی، برخوردار بود (همان: ۱۲۹-۱۳۳). همین اعمال‌نفوذ و قدرت فزاینده‌ی کرامیه سبب شد تا مقبولیت و محبوبیت آن‌ها در زمان غزنویان به‌جایی برسد که ابوالفتح بُستی دبیر رسائل و مداح مشهور سبکتگین و محمود غزنوی درباره‌ی ابن‌کرام و مذهبش چنین بسراید: الفقهُ فقهُ ابی حنیفة وَحدَهُ / والدّینُ دینُ محمدبن کرامِ / انّ الذین بِجَهلِهم لَم یَقتدوا / بمحمّد بن کَرامِ غَیرُ کِرامِ (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۲۹۳-۲۹۲؛ عتبی، ۱۴۲۴ق: ۴۲۴-۴۲۳؛ بوزورث، ۱۳۶۷: ۱۳۱؛ مشکور، ۱۳۶۸: ۳۶۳ و نک: Zysow, 2011: 590-601).

در سایه توجهات سلطان محمود به کرامیان، نیشابور به مرکز تعصبات و اختلافات مذهبی مبدل شد و آن‌ها در این شهر قدرت و نفوذ بسیار یافتند. چنان‌که در برخی مواقع اختلاف در مجالس درس به کوی و بازار شهر می‌کشید و عوام برای حمایت از بزرگان مذهب خود وارد ماجرا می‌شدند. کرامیان ابوعبدالله الحاکم را از درس گفتن بازداشتند و منبرش را شکستند، ابونصر عبدالرحمن صابونی را در حدود سال ۳۷۲ق به قتل رسانیدند و ابن‌فورک را مسموم کردند. دامنه‌ی این تعصب‌ها میان شیعیان و سنیان از یک‌سو و میان حنفیه، شافعیه و کرامیه از دیگر سو بالا گرفت و این‌چنین شد که در روزگار سلطنت محمود قدرت به دست کرامیان و بزرگان آنان افتاد (قشیری، ۱۳۷۴: ۳۱ مقدمه؛ راوندی، ۱۳۸۲: ۹/ ۲۱۴؛ و نک:Bulliet, 1972: 159-160).

درحالی‌که هدف سلطان محمود از حمایت از کرامیه، کنترل و نظارت کردن بر شهر نیشابور و سیاست‌های داخلی آن بود، اما این حمایت‌ها نه‌تنها به محقق شدن این امر منجر نشد، بلکه اقدامات ابوبکر در آزمودن راست دینی رهبران محلی هم باعث برانگیخته شدن تنش شدید بین حنفیان، شافعیان و کرامیان شد و هم موجب افزایش نزاع‌های قومی- فرقه‌ای در نیشابور شد (مالامود، ۱۳۷۸: ٦۲). تا جایی که برخی از شهر نیشابور به‌عنوان یکی از مراکز مهم عصبیات مذهبی یاد می‌کنند که در آنجا اختلافات شدید و سختی بین شیعه و کرامیه بروز کرد (صفا، ۱۳۷۸: ۱/ ۲۳٤) به‌طوری‌که کرامیه بسیاری از شیعیان را مثله کردند و حتی مسجد جدید آن‌ها را به آتش کشید. (وکیلی و حسینی، ۱۳۹۰: ۱٤۰؛ رحمتی، ۱۳۸۰: ٦۳). درواقع این عصبیات و خشونت‌های مذهبی سبب شد تا اعمال‌نفوذ و حاکمیت کرامیان بر شهر نیشابور، دوام چندانی نیابد و مسببات اعتراض و مخالفت حنفیان، شافعیان و حتی شیعیان را نیز فراهم آورد. چراکه تسلط کرامیان بر نیشابور و جلب حمایت سیاسی غزنویان و نفوذ اجتماعی آن‌ها هم موجب به خطر افتادن منافع بزرگان این مذاهب شده بود و هم، سبب بروز درگیری و ناامنی در این شهر شده بود. به همین خاطر بزرگان حنفی و شافعی تمام مساعی و تلاش خود را به‌کار گرفتند تا ابوبکر و هوادارانش را به زیر بکشند. در این میان قاضی صاعد حنفی نقش زیاد و موثری در بدبین نمودن سلطان محمود نسبت به کرامیان ایفاء کرد و سرانجام سلطان با واگذار نمودن ریاست نیشابور به حسنک وزیر، به قدرت فوق‌العاده کرامیه و نفوذ سیاسی

و اجتماعی آن‌ها در نیشابور پایان داد. محمود با روی‌گردانی از عقاید و آراء کرامیه و سرکوب آن‌ها، علمای بزرگ کرامی را واداشت تا توبه کرده و مجلس وعظ و درس آن‌ها را نیز ممنوع ساخت و سپس حتی برخی از بزرگان کرامی را خانه‌نشین، تبعید و محبوس کرد (جرفادقانی، ١٣٧٤: ٢٩٨-٣٩٤). درواقع غرض سلطان محمود از این اقدامات «آن بود که طایفه‌ای که به علت تزّهد و تعبّد استیلا یافته بودند و عزّت جاه خویش قرین عزّ دین کرده و صورت بسته که ماه جاه ایشان را محاق نتواند بود و کوکب رفعت ایشان را احتراق ممکن نگردد همه را با حدّ خویش نشاند و معرّت و مضرّت ایشان منقطع گرداند و از طمع مناصب سنّی و تعرّض مطامع دنیاوی دست بر بندد» (همان: ٣٩٨). پس از عزل ابوبکر، قدرت کرامیه درهم شکست و محمود در زمانی که غور را در سال ٤١١ق فتح نمود، به مبلغان و اساتید کرامیه اجازه داد تا برای تعلیم و گسترش اسلام در آنجا به فعالیت بپردازند؛ زیرا احتمالاً محمود تشخیص داده بود که بازگرداندن کرامیه به نیشابور، نتایج چندان مطلوبی ندارد، لذا آنان را به‌سوی غور روانه کرد (مالامود، ١٣٧٨: ٦٣؛ جلالی، ١٣٨٣: ١٢٩؛ Zysow, 2011: 590-601). از این زمان به بعد بود که اقدامات کرامیه در غور توجه مردم این منطقه و امرای غوری آینده آنجا را به این فرقه جلب نمود که پرداختن به آن در این مقال نمی‌گنجد.

علاوه بر این اقدامات محمود، ریاست حسنک بر نیشابور نیز یکی از دلایل تضعیف موقعیت کرامیه در این شهر بود، زیرا سخت‌گیری‌هایی حسنک بر کرامیه به‌قدری شدید بود که به قول عُتبی حتی فراتر از سخت‌گیری زیاد بن ابیه بودند. حسنک ستم‌کارترین کرامیان را در قلعه‌ها زندانی نمود و اموال غصبی ابوبکر را به صاحبانشان باز پس داد و او را مجبور کرد تا عزلت اختیار کند و به‌تدریج از یادها محو شود. (بوزورث، ١٣٦٧: ١٣٤-١٣٥؛ و نک: عتبی، ١٤٢٤: ٤٣١) هرچند قدرت کرامیه پس از این تغییر و تبدلات در نیشابور رو به سستی نهاد، اما مقتدایشان ابوبکر تا زمانی که زنده بود، جزء اعیان و بزرگان شهر محسوب می‌شد. چنان‌که وقتی سلطان مسعود از ری به نیشابور رفت، ابوبکر و چند تن از علمای مذاهب دیگر را مورد تفقد و نواخت خود قرار داد. چنان‌که بیهقی در این مورد می‌نویسد: «آن اقبال که بر قاضی صاعد و بو محمدِ علوی و بوبکر اسحقِ محمشاد کرامی کرد بر کس نکرد» (بیهقی، ١٣٨٣: ٣٢/١). سلطان مسعود حتی هنگام مراجعت از نیشابور در نیمه ماه رمضان «فرمود تا قاضی صاعد را و پسرانش را و سید بومحمد علوی را و بوبکر محمشاد را و قاضی شهر و خطیب را خلعت‌ها دادند» (همان: ٤٠/١). سرانجام با مرگ و فقدان ابوبکر که در زمان وی نیشابور به کانون اصلی دانش و مأمن جماعت ذی‌نفوذ کرامیان که به‌واقع از طبقه‌ی پائین اجتماع بودند، مبدل شده بود (مادلونگ، ١٣٨١: ٧٩)، کرامیان در نیشابور از گردونه قدرت سیاسی و اجتماعی خارج شده و با افزایش نفوذ دیگر فرقه‌های مذهبی به حاشیه رانده شدند. هرچند به گواه برخی ملل و نحل نویسان و مورخان، کرامی ها بعدها تا اوایل قرن ششم همچنان به‌عنوان یک گروه مذهبی به حیات خود ادامه دادند و حتی عده‌ای از بزرگان آن‌ها نیز در نیشابور حضور داشتند، اما در قیاس با گذشتۀ تاریخی خود از قدرت و نفوذ سیاسی بسیار کمی برخوردار بودند.

سلجوقیان و زوال فرقه کرامیه در نیشابور

با ظهور سلجوقیان و پیروزی آن‌ها بر سلطان مسعود غزنوی در نبرد دندانقان به سال ٤٣١ق، نیشابور نیز همچون دیگر شهرهای خراسان به تصرف سلجوقیان درآمد. درباره مناسبات بین کرامیان با سلجوقیان پس از استیلای آن‌ها بر شهر نیشابور و دیگر شهرهای خراسان در اوایل و اواسط قرن پنجم هجری گزارشی که حاکی از مخالفت رسمی و تحت تعقیب و آزار قرار گرفتن کرامیه از سوی سلاجقه و دیگر فرق مذهبی رقیب آن‌ها باشد، موجود نمی‌باشد. البته شایان‌ذکر است که در اواخر این قرن و در سال ٤٨٩ق بین کرامیان نیشابور با شافعیان و حنفیان درگیری‌های رخ داد. در این درگیری‌ها رهبری شافعیان با ابوالمعالی جوینی و رهبری حنفیان با قاضی ابوسعید صاعدی بود. آنان حتی از بیهق نیز درخواست کمک کردند و درگیری به جنگ شدیدی انجامید که خسارات و تلفاتی نیز به بار آورد اما سرانجام هم پیروزی از آن گروه حنفی و شافعی شد و هم بیشترین تلفات و صدمات به کرامیان وارد گردید. درواقع با این درگیری نه‌تنها آخرین تلاش‌های کرامیان برای دست‌یابی به قدرت و نفوذ در نیشابور ناکام ماند، بلکه رهبر آن‌ها محمشاد به همراه بسیاری دیگر از پیروان فرقۀ کرامیه کشته شدند و مدارس

آن‌ها نیز ویران شد (ابن‌فندق، ۱۳۶۱: ۲۶۹-۲۶۸؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۳/۲۲۹-۲۲۸؛ و نک: Bulliet, 1972: 126). انزجار حنفیان و شافعیان از کرامیه در دوره سلجوقیان و هم-چنین افزایش قدرت مذهبی شافعی‌ها از طریق پیوند با صوفیه و عدم پشتیبانی حکام تُرک و کارگزاران ایرانی از آن‌ها، باعث زوال و نابودی این فرقه‌ی مذهبی شد. بدین‌گونه امید کرامیه برای داشتن نفوذ دائمی در اسلام به یاس تبدیل شد و اغلب مسلمانان، آنان را به‌عنوان بدعت‌گذار متهم نموده (مالامود، ۱۳۷۸: ٦٧-٦٦؛ جلالی، ۱۳۸۳: ۱۲۹) و حتی در زمان برخی سلاطین سلجوقی بر روی منابر به سب و لعن فرقه کرامیه در کنار شیعیان و اشاعره پرداخته شد (راوندی، ۱۳۸۲: ۹/۲۱٤). درواقع امری که سبب شد تا سلجوقیان و وزرای ایرانی آن‌ها از کرامیه حمایت نکنند، این بود که آن‌ها به‌خوبی دریافته بودند که حمایت‌های رسمی حکومت غزنوی از کرامیان، موجب افزایش تشنج در نیشابور و برهم زدن توازن سیاسی آنجا شده است. علاوه بر این، آن‌ها به این امر نیز واقف بودند که حنفیان و شافعیان، لااقل در یک مورد، باهم توافق نظر دارند و آن این‌که کرامیه نباید مجدداً قدرت و نفوذ بیابند. به همین خاطر بود که سلجوقیان و کارگزارانشان فقط از مذاهب حنفی و شافعی حمایت کردند (مالامود، ۱۳۷۸: ٦٦). همچنین رشد روزافزون مذهب شافعی و گرایش تدریجی کرامیه به این مذهب و گسترش تصوف و پیوند آن با شریعت که توانست خلاء عرفانی طالبان را پر نماید و جایگزین عرفان افراطی کرامیه گردد به همراه تلقی خاص کرامیه درباره‌ی خلاء توحید، یعنی اعتقاد به تشبیه و تجسیم خداوند که نتوانست جایگاه مستحکمی در مذهب اهل سنت به دست آورد در کنار دوام نیاوردن نگرش منفی کرامیه به فعالیت اجتماعی و کار و تلاش برای امرارمعاش در شهری که از مراکز عمده تجارت و کشاورزی در منطقه خراسان بود، باعث کاهش نفوذ و قدرت کرامیه در طی قرن پنج و شش هجری شد (وکیلی و حسینی، ۱۳۹۰: ۱٤۸). مجموعه عواملی که سبب شد تا توازن قدرت مجدداً بین شافعیان و حنفیان در نیشابور برقرار شد (مالامود، ۱۳۷۸: ٦۳) و حوزه نفوذ کرامیه کلاً و برای همیشه از زمانی که محمود غزنوی مقدمات آن را از سال‌ها قبل فراهم نموده بود، از نیشابور به منطقهٔ غور منتقل شد.

نتیجه‌گیری

فرقهٔ کرامیه در دورهٔ قدرت طاهریان در راه تبلیغ، ترویج و تشریح مذهب خود با دشواری‌ها و سختی‌های زیادی ازجمله حبس رهبرشان و ترک شهر نیشابور مواجه شدند. اطلاعات چندانی در مورد تأثیرات آن‌ها در اوضاع سیاسی، اجتماعی و امنیتی نیشابور در این دوره در مقایسه با دوره‌های بعد در منابع موجود نمی‌باشد. در دورهٔ سامانیان به دلیل تسامح مذهبی حاکم بر دربار این سلسله و در دورهٔ غزنویان به دلیل همراهی و استفاده ابزاری که سلاطین غزنوی از کرامیان می‌کردند، فرقهٔ کرامیه به قدرت و نفوذ زیادی در نیشابور دست یافت و بدین‌وسیله نقش مهمی در تحولات سیاسی و اجتماعی نیشابور ایفاء نمود. درواقع این اقتدار و نفوذ از عوامل متعددی چون کثرت تازه‌مسلمانانی که برخی از رهبران کرامیه در تغییر کیش آن‌ها نقش داشتند و همچنین هواداری فقرا و طبقات پایین‌دست شهری و حمایت‌های برخی بزرگان فِرَق دیگر حاضر در شهر نیشابور که فریفته شعارها و وعده‌های کرامیه می‌شدند، نشأت می‌گرفت. روابط نزدیک رهبران کرامی با نخستین سلاطین غزنوی و وزرای ذی‌نفوذ آن‌ها به کرامیان چنان قدرت و نفوذی را داد که برای مدتی علاوه بر دست‌یابی به ریاست شهر نیشابور، هم به قدرت مسلط مذهبی این شهر تبدیل شوند و هم تأثیر زیادی در اوضاع سیاسی، اجتماعی و امنیتی این شهر ایفاء کنند. نیت محمود غزنوی در حمایت از کرامیه، استفاده از قدرت و نفوذ آنان برای سرکوبی فِرَق دیگری چون روافض، اسماعیله و قرامطه به‌منظور جلب حمایت و توجه خلفای عباسی بود و در مقابل نیت کرامیان نیز تلاش برای کسبِ حمایت سلطان غزنه به‌منظور تفوق یافتن بر دیگر فِرَق اهل تسنن در امور دنیوی و همچنین تسلط یافتن بر تمام شئونات شهر نیشابور و شاید در بلندمدت، تسلط بر دیگر مناطق خراسان بود. اما تعصبات مذهبی، اجحاف و اخاذی‌های که کرامیان در حق غیر کرامیان روا می‌داشتند و همچنین به راه انداختن دستگاه تفتیش عقاید طویل و عریضی که نتیجهٔ آن بهتان و افتراء زدن به دیگر رهبران و پیروان فِرَق مذهبی رقیب بود، نه‌تنها سبب متشنج شدن اوضاع و بروز جنگ‌های فرقه-ای خانمان‌برانداز که سبب تغییرات زیادی در بافت جمعیتی و اوضاع اجتماعی و امنیتی شهر نیشابور شد، بلکه عامل

اصلی در نارضایتی حنفیان و شافعیان و پناهنده شدن آن‌ها به سلطان محمود و تحریک و تحریض وی برای دست برداشتن از حمایت کرامیان در سال‌های دیگر سلطنتش گردید. ناگفته نماند درحالی‌که تأسیس خانقاه و احداث مدارس در نیشابور به‌وسیله کرامیه یکی از اقدامات مفیدی بود که بعدها منتج به نتایج مثبتی در اوضاع اجتماعی این شهر شد، اما دیگر اقدامات فوق‌الذکر آن‌ها در نیشابور و شهرهای دیگر، نتایج زیانباری را در آیندهٔ نزدیک برای آن‌ها در پی داشت. چنانکه ابتدا سبب بدنامی تدریجی فرقهٔ کرامیه و بعدها سبب عدم اتکای سلجوقیان به آن‌ها که به نحوی به دنبال برقرار نمودن توازن مذهبی در نیشابور بودند، شد. این موضوع به همراه تلاش رهبران دیگر فِرَق مذهبی برای حذف نمودن کرامیه از عرصهٔ رقابت نیز نه‌تنها به سلجوقیان در ایجاد توازن مذهبی در شهر نیشابور کمک کرد، بلکه زمینه‌های لازم را برای زوال نهایی قدرت و نفوذ کرامیان در نیشابور و بازگشت آرامش نسبی به این شهر را فراهم آورد.

فهرست منابع

۱. ابن‌اثیر، عزالدین علی بن محمد. (۱۳۷۱). *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*. ج۲۳. ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت. تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.

۲. ابن‌جوزی، ابی‌الفرج عبدالرحمن بن علی. (۱۴۱۲ق). *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک*. ج۱۲. تصحیح محمد عبدالقادر عطا و تحقیق نعیم زرزور. بیروت: دارالکتب العلمیه.

۳. ابن‌کثیر، ابن الفداء اسماعیل. (۱۴۰۸ق). *البدایه و النهایه*. بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.

۴. ابن‌فندق، ابوالحسن علی بن زید. (۱۳۶۱). *تاریخ بیهق*. تصحیح احمد بهمن‌یار. تهران: کتاب‌فروشی فروغی.

۵. ابن‌منور، محمد. (۱۳۶۶). *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید*. تصحیح محمدرضا شفیعی‌کدکنی. تهران: آگاه.

۶. ابوالبشری، پیمان و هکاران. (۱۳۹۵). «تبارشناسی باورهای ملامتیانِ نخستین در متون صوفیانه». *کهن‌نامهٔ ادب فارسی*. (شماره ۳)، ۱۸-۱.

۷. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل. (۱۳۶۲). *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*. ترجمه محسن مویدی. تهران: امیرکبیر.

۸. بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ. (۱۳۶۶). *ترکستان نامه*. ج۱. ترجمه کریم کشاورز. تهران: آگاه.

۹. بوزورث، ادموند. (۱۳۶۷). «ظهور کرامیه در خراسان». ترجمه اسماعیل سعادت. *معارف*. (شماره ۳)، ۱۳۹-۱۲۷.

۱۰. بوزورث، ادموند. (۱۳۶۲). *تاریخ غزنویان*. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.

۱۱. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۷۴). *تاریخ بیهقی*. ج۱-۳، تصحیح خلیل خطیب‌رهبر. تهران: مهتاب.

۱۲. بغدادی، ابی‌منصور عبدالقاهر بن طاهر بن محمد بغدادی. (بی‌تا). *الفرق بین الفرق و بیان الفرقه الناجیه منهم*. تحقیق محمد عثمان الخشت. قاهره: مکتبه ابن‌سینا.

۱۳. *تاریخ سیستان*. (۱۳۶۶). تصحیح ملك الشعراء بهار. تهران: پدیده خاور.

۱۴. جرفادقانی، ابوالشرف ناصح. (۱۳۷۴). *ترجمه تاریخ یمینی*. تصحیح جعفر شعار. تهران: علمی و فرهنگی.

۱۵. حکیم‌سمرقندی، ابوالقاسم. (۱۳۴۸). *ترجمه السواد الاعظم*. به اهتمام عبدالحی حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۱۶. حبیبی، عبدالحی. (۱۳۸۰). *تاریخ افغانستان بعد از اسلام*. تهران: افسون.

۱۷. راوندی، مرتضی. (۱۳۸۲). *تاریخ اجتماعی ایران*. ج ۹. تهران: نگاه.

۱۸. رحمتی، محسن و سمیرا روشنی. (۱۳۹۵). «کرامیان و اوضاع اجتماعی خراسان در دوره غزنویان»، *پژوهشنامه تاریخ و تمدن اسلامی*. (شماره ۲): ۱۹۸-۱۷۱.

۱۹. رحمتی، محمدکاظم. (۱۳۸۰). «پژوهشی پیرامون کرامیه». *کتاب ماه دین*. (شماره ۴۳)، ۷۷-۵۸.

۲۰. زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۶). *جشن نامه*. به‌کوشش علی‌اصغر محمدخانی. تهران: سخن.

۲۱. سمعانی، عبدالکریم بن محمد. (۱٤۰۰ق). *الانساب*. ج۱۱. تصحیح عبدالرحمن بن یحیی معلمی. حیدرآباد: مؤسسه دایره المعارف العثمانیه.

۲۲. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، (بی‌تا). *الملل و النحل*. ج ۱،۲. ترجمه افضل‌الدین صدر تُرکه اصفهانی. تصحیح و ترجمه سید محمدرضا جلالی نائینی. تهران: علمی.

۲۳. صابری، حسین. (۱۳۸۸). *تاریخ فرق اسلامی*. ج۱. تهران: سمت.

۲۴. صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۸). *تاریخ ادبیات در ایران*. ج ۱. تهران: فردوس.

۲۵. فرای، ریچارد. (۱۳۵۸). *عصر زرین فرهنگ ایران*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: سروش.
۲۶. رازی، فخرالدین. (۱٤۱۳ق). *اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین*. تحقیق محمد زینهم محمد عزب. قاهره: مکتبه مدبولی.
۲۷. عتبی، ابی‌نصر محمد بن عبدالجبار. (۱٤۲٤ق). *الیمینی فی شرح اخبار السلطان یمین الدوله و امین المله محمود الغزنوی*. شرح و تحقیق احسان ذنون الثامری. بیروت: دارالطلیعه.
۲۸. علوی، ابوالمعالی محمد بن حسین. (۱۳٤۲). *بیان الادیان*. تصحیح، تدوین و تالیف هاشم رضی. تهران: موسسه مطبوعاتی فراهانی
۲۹. قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۷٤)، *ترجمه رساله قشیریه*. ترجمه حسن بن احمد عثمانی. تصحیح و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر. تهران: علمی و فرهنگی.
۳۰. کلباسی اشتری، حسین. (۱۳۸۲)، «نگاهی به احوال و اقوال فرقه کلامی کرامیه». *پژوهش‌های فلسفی کلامی*. (شمار ۱٦-۱۵)، ۱۰٤-۸۸.
۳۱. جلالی، غلامرضا. (۱۳۸۳). «پنج مکتب مهم کلامی دوره سلجوقی؛ چالش‌ها و رویکردها». مشکوه. (شماره ۸۵، ۸٤). ۱۳۰-۱۱۳.
۳۲. مادلونگ، ویلفرد. (۱۳۸۱)، *فرقه‌های اسلامی*. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: اساطیر.
۳۳. مالامود، مارگارت. (۱۳۷۸). «سیاست بدعت‌گذاری در خراسان؛ کرامیه در نیشابور». ترجمه لقمان سرمدی. *کیهان اندیشه*. (شماره ۸٤): ۷۰-۵۵.
۳٤. متز، آدم. (۱۳۹۳)، *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری یا (رنسانس اسلامی)*. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو. تهران: امیرکبیر.
۳۵. مشکور، محمدجواد. (۱۳٦۸). *فرهنگ فرق اسلامی*. مشهد: آستان قدس رضوی.
۳٦. مقدسی، ابوعبدالله محمد. (۱۳٦۱). *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*. ج۱-۲، ترجمه علی‌نقی وزیری. تهران: مولفان و مترجمان.
۳۷. مهدویان، محبوب. (۱۳۸۷)، «طاهریان و جایگاه فلسفه و کلام در خراسان و ماورالنهر». *فقه و تاریخ تمدن*. (شماره ۱۸): ۱۵۱-۱۷۰.
۳۸. مونتگمری، وات. (۱۳۷۰). *فلسفه و کلام اسلامی*. ترجمه ابوالفضل عزتی. تهران: علمی و فرهنگی.
۳۹. ناصرخسرو قبادیانی، ابومعین. (۱۳٦۳). *جامع الحکمتین*. به اهتمام محمد معین و هنری کربین. تهران: طهوری.
٤۰. وکیلی، هادی و انسیه حسینی. (۱۳۹۰)، «حیات اجتماعی-فرهنگی کرامیه طی سده‌های ۷-٤ ه.ق»، *تاریخ نامهٔ ایران بعد از اسلام*. (شماره ۳)، ۱۵٤-۱۳۳.
41. Bulliet, Richard W. (1972). T*he Patricians of Nishapur (A Study in Medieval Islamic Social History)*. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
42. Ghafoori, Ali. (2009). "Polemics in Medieval Sufi Biographies". *Thesis Prepared for the Degree of Master of Arts*. University of North Texas.
43. Zysow, Aron.(2011). "Karrāmiyya". *Encyclopaedia of Iranica*. Vol. XV, fasc. 6, pp. 590-601, http://www.iranicaonline.org/articles/karramiya.